


دیدگاه و پایداری درباره حد و مکان برای خداوند
و تقدیر بررسی آن
* رحمت الله ضیائی



* . دانش آموخته حوزه و موسسه مذاهب اسلامی.

◆ مقدمه

توحید اساسی‌ترین باور دینی و مذهبی مسلمانان بلکه سایر ادیان الهی است؛ زیرا توحید سرچشمه دیگر عقاید و اعمال دینی است. توحید مانند ریشه درختی است که دارای شاخه و میوه است و انسان‌ها از آن بهره‌مند می‌شوند. بدیهی است که اگر نقش مهم و حیاتی توحید، به‌عنوان اساس و پایه دین، به‌صورت صحیح معرفی نشود، آثار منفی فراوانی در دیگر عقاید، اعمال و امور فردی و اجتماعی در پی خواهد داشت. از این رو است که جناب سلیم البشیری، رئیس جامعه الأزهر آن دسته از وهابیونی را که توحید آمیخته با تشبه و تجسیم را در جامعه اسلامی تبلیغ و ترویج می‌کنند، همراه و فاسق العقیده می‌داند و این نوع فسق را بدتر و خطرناک‌تر از فسق رفتاری معرفی می‌کند.^۱

۱. «هؤلاء ضلال فساق في عقيدتهم وإطلاقهم على الله ما لم يأذن به الشارع ولا مريية أن الفاسق العقيدة أقيح و أشنع من فاسق الجارحة بكنير» (فرقان القرآن بين صفات الخالق و صفات الاكوان).

از این رو، لازم است که مسلمانان برای معرفی توحید، به قرآن، سنت نبوی، اهل بیت و عقل پیراسته از اوهام مراجعه کنند و به هر آوازی در این زمینه گوش فرا ندهند که ظلمات است و خطری جبران ناپذیر و گمراهی را در پی دارد. هر فرد یا گروهی برای معرفی توحید، اگر راهی غیر از این راه‌ها را انتخاب کند، بدون شک و تردید به انحراف خواهد گرایید.

فرقه وهابیت، خداوند متعال را دارای دست و پا و صورت و... می‌داند. این فرقه خداوند متعال را به گونه‌ای معرفی می‌کند که لازمه آن، جسمانی بودن ذات اقدس خداوندی است. از سویی دیگر، هر گونه توجه و استمداد به غیر خدا را شرک و سایر مسلمانان را کافر و مشرک می‌داند!

این فرقه با اینکه از نگاه اندیشه در پایین‌ترین مرحله قرار دارد و دیدگاه آنان در آموزه‌های اسلامی با هیچ معیاری پذیرفتنی نیست، در عین حال، دو ابزار مهم و اساسی در اختیار دارد که می‌تواند برای به انحراف کشیدن مسلمانان مؤثر باشد: یکی در اختیار داشتن سرزمین وحی و مراکز مهم اسلامی که در طول سال، هزاران زائر مؤمن و خداجو از اقصی نقاط عالم به آنجا سفر می‌کنند و با افکار آنان رو به رو می‌شوند و ممکن است تحت تأثیر تبلیغات انحرافی آنان قرار گرفته و از راه دین‌داری منحرف گردند و سراب آنان را آب پندارند و دیدگاه ابن تیمیه، ابن قیم جوزی و محمد بن عبدالوهاب نجدی را به عنوان اصل و اساس اسلام بپذیرند و نه تنها خود به منجلاب انحراف در عقیده و عمل گرفتار آیند، بلکه دیگر مسلمانان مؤمن را به بدعت، شرک و کفر متهم کنند و ریختن خون آنان را مباح بدانند؛ چه اینکه فرقه وهابیت به جز اقلیت خودشان، پیروان همه فرقه‌های اسلامی مانند معتزله، اشاعره، ماتریدیه، صوفیه، فلاسفه و شیعه را اهل بدعت و مشرک و کافر می‌پندارند و حتی آنان را در مسجد و در حال انجام فریضه نماز به شهادت می‌رسانند.

دوم در اختیار داشتن قدرت اقتصادی نفت است. سران سیاسی وهابیت با بهره‌گیری از این اهرم و با سوء استفاده از فقر عده‌ای از مسلمانان در برخی از کشورها به تبلیغ و ترویج عقاید این فرقه می‌پردازند؛ به طوری که گفته شده، ۳۳ درصد درآمد نفتی عربستان سعودی به تبلیغ وهابیت اختصاص دارد. در این تحقیق با استفاده از منابع مورد قبول وهابیت مانند آثار ابن تیمیه، ابن قیم، محمد بن عبدالوهاب، بن باز و ...، یکی از محورهای توحید از نگاه وهابیت یعنی اثبات حد و مکان برای خداوند العیاذ بالله بحث و بررسی می‌شود.

◆ واژه‌شناسی

پیش از بررسی دیدگاه وهابیان درباره حد و مکان برای خداوند، به مفهوم واژه «حدّ» در لغت و اصطلاح اشاره می‌گردد. «حدّ» در لغت به آخر و منتهای چیزی گفته می‌شود. حد هر چیز منتهای آن چیز است: «و الحدّ منتهی الشیء»، و حدّ کل شیء منتهاه^۱. به گفته برخی از لغویان، «حدّ» از ماده «ح» و «دال» است. دو معنا دارد: اولی به معنای منع است و دومی به طرف و منتهای چیزی گفته می‌شود.^۲ جزری نیز در کتاب النهایة می‌گوید: «لکل حرف حد، أی النهایة، و منتهی کل شی حدّه».^۳

در اصطلاح اهل منطق، «حد» عبارت از قولی است که ماهیت شیء را بیان می‌کند و به تام و ناقص تقسیم می‌شود. حد تام، حدی است که از جنس و فصل قریب به وجود آمده باشد؛ مثل تعریف انسان به حیوان ناطق. حد ناقص، حدی

۱. تاج العروس، ج ۸ ص ۶-۷.

۲. معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳.

۳. النهایة، ماده حد.

است که یا فقط از فصل قریب و یا از فصل قریب و جنس بعید تشکیل شده باشد؛ مثل تعریف انسان به جسم ناطق.^۱

«حد» در اصطلاح اهل کلام و عقاید یکی از لوازم صفات سلبی خداوند متعال است که ذات کبریایی نامحدود و بسیط است و مانند موجودات مادی حد ندارد. بشر دارای ذاتیات است مانند حیوانیت و ناطقیت و جسمانیت، ولی ساحت ربوبی وجود او بسیط و ازلی است و حد او وجود وجود است. به عبارت دیگر، ساحت قدس ربوبی بسیط حقیقی است و حد او لاحدی و وجود وجود است.^۲

◆ پیشینه مبحث «حد» از نگاه وهابیان

صالح بن عثمان، یکی از نویسندگان صاحب‌نام معاصر وهابیان، در کتاب شرح العقيدة السفارينية در مورد پیشینه این بحث می‌گوید:

و كلمة الحد من الألفاظ التي لم ترد في الكتاب و لا في السنة، فليس في الكتاب أن الله يحد و لا أنه لا يحد و لا في السنة ان الله يحد و لا أنه لا يحد؛

بحث محدودیت خداوند از مباحث است که نه در قرآن آمده و نه در سنت. در قرآن نیامده است که خداوند دارای «حد» است و یا دارای «حد» نیست. در سنت نیز چنین است.

أبو محمد دشتی (م ۶۶۱) درباره پیشینه این مبحث در میان مسلمانان می‌نویسد که تا سال ۱۸۰ق مسئله «حد» در میان مسلمانان مطرح نبود و نخستین کسی که

۱. فرهنگ علم کلام، ص ۹۹.

۲. شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۵۶.

این موضوع را طرح کرد؛ عبدالله بن مبارک است.^۱ در مقدمه کتاب *اثبات الحد لله* فهرستی از قائلین به «حد» تحت عنوان «من صرح من أهل العلم بإثبات الحد لله تعالى» بر اساس سیر تاریخی آمده است که ما نیز آن را به همان صورت می‌آوریم تا روشن شود که اولاً، در طول تاریخ اسلامی چه کسانی قائل به این اندیشه انحرافی بوده‌اند. ثانیاً، کمیت صاحبان این اندیشه دلیل بر منحرف و باطل بودن این نگرش می‌تواند باشد. ثالثاً، ارائه فهرست از سوی وهابیت خود یکی از دلایل قاطع بر این حقیقت است که این طائفه خداوند را محدود می‌دانند.

به گفته نویسنده کتاب مزبور، کسانی که قائل به حد برای خداوند متعال شده‌اند، عبارت‌اند از:

- | | |
|------------------------------------|---|
| ۱. عبد الله بن مبارک (۱۸۱)؛ | ۲. الحمیدی عبدالله بن زبیر (۲۱۹)؛ |
| ۳. سعید بن منصور؛ | ۴. احمد بن حنبل (۲۴۱)؛ |
| ۵. اسحاق بن راهویه (۲۳۵)؛ | ۶. حرب بن اسماعیل کرمانی؛ |
| ۷. اثرم احمد بن محمد برهانی (۲۷۲)؛ | ۸. عثمان بن سعید دارمی (۲۸۰)؛ |
| ۹. عبدالله بن احمد بن حنبل (۳۹۰)؛ | ۱۰. انحلال ابوبکر احمد بن محمد (۳۱)؛ |
| ۱۱. ابوعبدالله بن بطه عکبری (۳۷۸)؛ | ۱۲. یحیی بن عمار السجستانی (۴۲۲)؛ |
| ۱۳. ابوالقاسم بن منده (۴۷۰)؛ | ۱۴. ابواسماعیل انصاری الهروی صاحب کتاب <i>الأربعین فی دلائل التوحید</i> ؛ |
| ۱۵. ابوالحسن جزری؛ | ۱۶. القاض ابویعلی (۴۵۰)؛ |
| ۱۷. ابوعلاء همدانی (۵۶۹)؛ | ۱۸. ابوالقاسم تیمی (۵۳۵)؛ |
| ۱۹. ابن افرغونی (۵۲۷)؛ | ۲۰. ابی محمد محمود بن ابی القاسم بن بدران دشتی. (۶۶۱)؛ |
| ۲۱. ابن تیمیه حرانی (۷۲۸)؛ | ۲۲. ابن قیم جوزی؛ |
| ۲۳. ابن ابی العزی حنفی؛ | ۲۴. یوسف ابن عبدالهادی؛ |
| ۲۵. شیخ ابن ابراهیم نجدی؛ | ۲۶. شیخ سلیمان بن سهمان؛ |
| ۲۷. شیخ عبدالعزیز بن باز؛ | ۲۸. شیخ فوزان. |

۱. *اثبات الحد لله*، ص ۳۰.

طبق گفته وهابیان این افراد اعتقاد دارند که خداوند - العیاذ بالله - محدود و دارای «حدّ» است. از صدر اسلام تاکنون دانشمندان بسیاری وجود داشته‌اند، از میان آنان این چند نفر گرفتار انحراف بزرگ در توحید گردیده و عده‌ای دیگر از مسلمانان ظاهرین و متحجر را دچار مشکلات فکری کرده‌اند.

نقد و بررسی

بی‌شک علت اصلی انحراف وهابیت خصوصاً در مسئله توحید به دلیل انحراف این فرقه از امام علی علیه السلام است، آن حضرت قرن‌ها قبل از پیدایش این فرقه درباره تنزیه خداوند از حدّ فرمود:

الذی لیس لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ ... وَ مَن أَسَارَهُ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَن حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ..؛

پروردگاری که برای صفات او حدّ و مرزی وجود ندارد... و هرکسی به‌سوی او اشاره کند، او را محدود کرده و به‌شمارش آورده.^۱

اگر وهابیان به این کلام امام علیه السلام اعتقاد داشتند، هرگز گرفتار این انحراف بزرگ نمی‌گردیدند و برای خداوند تبارک و تعالی محدودیت قائل نمی‌شدند. امام علی علیه السلام در قسمت اخیر به نکته ظریفی اشاره دارد و می‌فرماید: «مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ». طبق این بیان، هرگاه کسی خدا را محدود بداند، باید برای او عدد قائل شود و به تعبیر دیگر، وجود شریک را برای او ممکن بشمرد. همچنین در خطبه ۱۵۲ می‌فرماید:

مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَن حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَ مَن عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ؛

آن که خدا را وصف کند، محدودش کرده، و آن که محدودش کند، او را

۱. نهج البلاغه، خطبه اول.

به شمارش در آورده، و آن که خدا را به شمارش آورد، ازلیت او را باطل کرده است.^۱

ازلیت و ابدیت دو وصفی است که از نامحدود بودن ذات پاک خداوند سرچشمه می‌گیرند.^۲ وهابیان با اعتقاد به حد برای خداوند، افزون بر اینکه برای خدا عدد قائل‌اند، در حقیقت دو وصف ازلیت و ابدیت خداوند را نیز انکار کرده‌اند!

◆ جایگاه اعتقاد به «حد» از نگاه وهابیان

وهابیان بر خلاف تمام فرقه‌های اسلامی که خداوند را از هر گونه حد و محدودیت منزّه می‌دانند، برای خدا «حد» قائل‌اند و او را محدود به مکان خاص و اعتقاد به آن را واجب می‌دانند و کسانی را که منکر «حد» برای خداوند هستند، بدعت‌گذار، مشرک، کافر و زندیق می‌خوانند! یکی از وهابیان معتقد به محدود بودن خدا صالح بن عثیمین^۳ است که می‌گوید: «يجب أن نقول أن الله محدود، و أن له حداً؛ واجب است که بگوییم خداوند محدود، و برای او حد است».

۱. همان، خطبه ۱۵۲.

۲. پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۶، ص ۴۸.

۳. ابو عبدالله محمد بن صالح بن محمد بن سلیمان بن عبدالرحمن عثیمین تمیمی نجدی معروف به محمد صالح بن عثیمین در چهاردهم ژوئن سال ۱۹۲۵م، برابر با بیست و هفت رمضان ۱۳۴۷ق در شهر عنیزه واقع در ایالت قصیم در پادشاهی عربستان سعودی متولد شد. در سال ۱۳۳۰ق، به ریاض رفت و در نزد عبدالعزیز بن باز به تحصیل فرائض و احکام پرداخت. در ۱۳۷۰ق، در دانشگاه اسلامی عنیزه شروع به تدریس کرد. پس از مدتی ابن عثیمین به عنوان خطیب مسجد الحرام در مکه منصوب شد. او در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ق به ایراد سخنرانی در دانشگاه امّ القرای مکه در مسائل فقهی، عقیدتی، حدیث و تفسیر پرداخت و شرح آثار ابن تیمیه و ابن قیم را آغاز کرد. سپس به عنوان رئیس دانشگاه شریعت امام محمد بن سعود در قصیم برگزیده شد. او همچنین در مجلس شریعت و اصول دانشگاه قصیم و هیئت علمای کبار عربستان عضویت داشت. C

در کتاب رد الامام دارمی که وهابیان آن را چاپ و منتشر کرده‌اند، منکرین «حدّ» برای خداوند، کافر معرفی شده‌اند.^۱ همچنین در کتاب اثبات الحد لله، منکر «حدّ» بدعت‌گذار، خارج از جماعت مسلمانان، منحرف از راه حق و سنت خوانده شده است: فَمِنْ خَالَفَ شَيْئاً مِنْ هَذِهِ الْمَذَاهِبِ فَهُوَ مُخَالَفٌ، مُبْتَدِعٌ، خَارِجٌ مِنَ الْجَمَاعَةِ، زَائِلٌ مِنْ مَنِهْجِ السُّنَّةِ وَ سَبِيلِ الْحَقِّ.^۲

این در حالی است که در کتاب الدرر السنیة فی الأجویة النجدیة در تفسیر و معنای آیه مبارکه ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ حدیثی را از پیامبر ﷺ چنین نقل می‌کند: «اللهم أنت الأول فليس قبلك شيء و أنت الآخر فليس بعدك شيء، و أنت الظاهر فليس فوقك شيء».

سپس می‌گوید:

فليس فوقك شيء نص في أنه تعالى فوق جميع المخلوقات و هو الذي ورد عن الصحابة، و التابعين من المفسرين، و غيرهم، في معنى قوله ﴿الرحمن على العرش استوى﴾ إن معنى استوى: استقر و ارتفع، و علا، و كلّها بمعنى واحد. لا ينكر هذا. الا جهمی زنديق؛

اینکه در حدیث آمده است که فوق خدا چیزی نیست، به این معناست که خداوند فوق همه مخلوقات است و این همان چیزی است که از صحابه و مفسرین تابعین و دیگران در معنای آیه ﴿الرحمن على العرش﴾^۳ آمده

➤ او از پیروان محمد بن عبدالوهاب و دعوت سلفیه در توحید است. او در روز چهارشنبه پانزدهم شوال ۱۴۲۱ق برابر با دهم ژانویه ۲۰۰۱ در ۷۴ سالگی در گذشت.

۱. رد الامام دارمی، ص ۲۴.

۲. اثبات الحد لله، ص ۱۲۱.

۳. سوره طه، آیه ۵.

است. استوا یعنی مستقر شد، بالا رفت، و همه اینها به یک معناست. هیچ کس منکر این نیست، مگر جهمی زندیق.

نقد و بررسی

این نگرش تمام مسلمانان از همه مذاهب و فرق اسلامی به جز وهابیان، باید مشرک، زندیق، بدعت‌گذار و کافر باشند؛ زیرا هیچ یک از مذاهب کلامی مانند اشاعره، ماتریدیه، معتزله و شیعه خداوند را نه تنها محدود نمی‌دانند،^۱ بلکه از نگاه برخی آنان مانند ابوزهره چنین اعتقادی سر از کفر در می‌آورد. او می‌گوید:

و من ثبت الحد لله عزوجل و قصد به أنه محصور و محدود بشيء من الأمکنة فهو مبتدع، بل کافر؛

کسی که برای خداوند عزوجل معتقد به حد باشد و مقصودش این باشد که خداوند محصور و محدود به مکان خاصی است، او مبتدع بلکه کافر است.^۲

◆ شناخت خدا با «حَدّ»

وهابیان معرفت و شناخت خدا را با اعتقاد به «حَدّ» ممکن می‌دانند، ابی سعید عثمان از ابن مبارک، بنیان‌گذار اعتقاد به «حَدّ» نقل می‌کنند: پرسیده شد که به چه چیز پروردگار خود را بشناسیم؟ گفت: به اینکه او جدا از خلق، بالای آسمان هفتم روی عرش قرار دارد. گفت: گفتیم: به «حَدّ؟» (یعنی خدا محدود است) گفت: به چه چیز؟ (یعنی با حَدّ فقط می‌شود خدا را شناخت):

«عن ابن المبارک أنه سئل: بم نعرف ربنا؟ قال: بأنه فوق العرش، بائن

۱. الإيضاح فی أصول الدین، ص ۳۲۵.

۲. حاشیة أسماء الله و صفاته، ج ۲، ص ۱۰۴۱.

من خلقه. قال: قلت بحد؟ قال: بأى شيء؟^۱

عبدالله بن احمد حنبل از عبدالله بن مبارک نقل کرده که می‌گفت:

«عرف ربنا فوق سبع سموات على العرش بائن من خلقه بحد؛»^۲

ما پروردگار خویش را بر فراز هفت آسمان و بر روی عرش است و به وسیله حد از مخلوقاتش جدا است.

شیخ بن عبد الله عبید الله عکبری می‌نویسد:

«قال حرب: قلت لاسحاق بن راهوية: العرش بحد؟ قال: نعم و ذكر

عن ابن المبارک قال: هو على عرشه بائن من خلقه بحد؛»^۳

حرب گفت: به اسحاق بن راهویه گفتیم: آیا عرش خداوند حد دارد؟ (یعنی محدود است) گفت: بلی. ابن مبارک گفته است: خداوند روی عرش، جدا از مخلوقات و محدود است!

همین مطلب را ابن تیمیه در کتاب خود آورده و افزوده است که دیدگاه امام

احمد نیز چنین است.^۴

نقد و بررسی

همان‌گونه که ملاحظه شد، تمام مستندات و هابیان درباره «حد» به عبد الله بن مبارک بر می‌گردد، آیا ابن مبارک پیامبر یا وصی او است که چنین جایگاهی در میان وهابیان دارد و حتی دیدگاه او در مهم‌ترین مسئله اعتقادی یعنی توحید، نزد این فرقه ارزشمند و مورد قبول بوده است؟ چرا باید به‌جای تکیه بر منابعی چون

۱. الرد على الجهمية، ص ۹۸.

۲. کتاب السنة، ج ۱، ص ۱۷۶.

۳. الإبانة عن الشريعة، ج ۳، ص ۱۶۰.

۴. درء تعارض العقل والنقل، ج ۱، ص ۳۸۶.

قرآن، سنت و خرد، به قولی کسی تکیه شود که دیدگاهش نه تنها شاذ و نادر است، بلکه از منظر اکثر متکلمین بزرگ اسلامی به تجسیم و تشبیه بر می‌گردد؟ این در حالی است که در شرح ابن مبارک آمده است که وی از موالی بنی حنظله و مادرش از خوارزمیان بود. بیشتر زندگی‌اش را در سفرهای بازرگانی سپری کرد و مدتی هم از نزد اساتید عصر خویش بهره برد.

دیدگاه چنین شخصی در برابر علمای بزرگ اسلامی که تمام عمرشان را صرف علم‌آموزی از منابع اصیل اسلامی کرده‌اند، چه ارزشی دارد؟

◆ دیدگاه وهابیان معاصر

اعتقاد به «حدّ» فقط در گذشته مطرح نبوده، بلکه اکنون نیز پیروان ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به شدّت و حدّت تمام از آن دفاع می‌کنند.

عبدالعزیز بن فیصل راجحی با اشاره به کتاب *اثبات الحدّ لله دشتی می‌گوید:*
«علمت أنه قد دل عليه (الحدّ) الكتاب و السنة الصحيحة بل المتواترة و آثار السلف و اجماعهم؛»
قرآن، سنت صحیح و متواتر و آثار و اجماع سلف دلالت دارند که خداوند محدود است.^۱ (العیاذ بالله)

◆ دیدگاه اهل سنت

گرچه وهابیان فقط خودشان را اهل سنت می‌دانند و دیگر مذاهب کلامی و فقهی معروف اهل سنت مانند اشاعره، ماتریدیّه، معتزله، تصوف، و.. را اهل بدعت و خارج از جرگه اهل سنت معرفی می‌کنند، بدیهی است که این سخن ادعایی بیش نیست و

۱. قمع اللّجاجة، ص ۲۴۰.

آنچه واقعیت دارد، این است که اکثریت قاطع مسلمانان جهان اسلام در بخش عقاید، یا از پیروان ابوالحسن اشعری‌اند یا از ابو منصور ماتریدی متابعت می‌کنند و یا متعلق به یکی از فرقه‌های تصوف‌اند. در نتیجه جمعیت وهابیان نسبت به سایر مذاهب اهل سنت بسیار ناچیز و اندک است، از این‌رو، نباید عقاید و باورهای وهابیان را به حساب برادران اهل سنت بگذاریم. قاطبه اهل سنت اهل تنزیه‌اند و خداوند تبارک و تعالی را پیراسته از «حد» می‌دانند.

بیهقی در کتاب خود پس از اشاره به برخی روایات مجعول از ابن عباس درباره صفات خبری می‌گوید:

چگونه ممکن است این افتراها از ابن عباس صحیح باشد؛ درحالی‌که دیگر صحابه (با شدت حاجت به معرفت آنها)، نه چنین چیزی را روایت کرده‌اند و نه از آن خبر دارند؟ اما آنچه کلیبی و امثال او گفته‌اند، سبب می‌گردد که خداوند محدود باشد، و اثبات «حد» برای خداوند سبب می‌گردد که خدا را حادث بدانیم؛ زیرا «حد» نیازمند محدود کننده است؛ درحالی‌که خداوند سبحان قدیم است.^۱

نویسنده دیگری از محققان اهل سنت درباره نظریه تأویل و ردّ نظریه تجسیم می‌گوید:

ما معتقدیم که نصوص متشابه، دارای معنای صحیح مناسب با ذات باری تعالی است که خالی از مشابهت با حوادث و پدیده‌هاست و این معانی ظاهری که لازمه آن حدوث و مماثلت و همانندی با حوادث است، معنای واقعی آیات و روایات نیست. این عقیده، عقیده سلف صالح نیز بود، لکن چون برخی از فرقه‌های بدعت‌گذار ظهور کردند و به ظواهر آن آیات متشابه تمسک جستند و به معنای ظاهری آنها معتقد شدند،

۱. الأسماء و الصفات، ص ۵۷۳.

گروهی از علمای متأخر ترسیدند که این بدعت‌ها در اعتقاد ضعیفان اثر کند. بدین جهت به تأویل پرداختند و آیات را به معانی موافق و مناسب با دلایل عقلی تأویل کردند.^۱

سعد الدین تفتازانی، شارح عقاید نسفی، نیز راه تأویل را می‌پذیرد و در پاسخ کسانی که به ظواهر آیات تمسک کرده‌اند، می‌نویسد:

این برداشت جز توهم محض، چیزی نیست؛ زیرا دلایل قطعی بر تنزیه و پاکی خداوند اقامه شده است. بنابراین دو راه بیشتر وجود ندارد؛ یا اینکه علم و فهم این‌گونه نصوص به خداوند واگذار شود؛ چنان‌که شیوه پیشینیان بوده است، یا با تأویلات صحیح بر معانی مناسب حمل شود تا جلو طعن افراد نادان گرفته شود؛ چنان‌که شیوه متأخران است.^۲

الیاسی در حاشیه بر شرح عقاید نسفی می‌نویسد:

دلایل نقلی، اگر از جهت دلالت بر معنا، قطعی نبود و در حد احتمال و گمان باشد مانند دلیل جسمیت، صورت و جوارح، هرگز نمی‌تواند با دلایلی که از نظر دلالت قطعی و محکم است، معارضه کند. لذا واجب است احتمالات را بر قطعیات و محکّمات حمل کنیم و بر فرض که با ادله قطعی معارضه کند، باید ادله نقلی محتمل را توجیه و تأویل کنیم. بنابراین اگر در آیه‌ای فوقیت به خداوند متعال نسبت داده شده است، مقصود خدای تعالی، بزرگی و عظمت او است، نه فوقیت در مکان. همچنین مقصود از آمدن خداوند، آمدن امر و دستور او است و مقصود از حدیث «خلق آدم علی صورته»، آفرینش برخی از صفات انسان است همسان با صفات خداوند مانند علم، قدرت و رحمت. و مقصود از ید قدرت است و مقصود از وجه، ذات او است.^۳

۱. حصون الحمیدیة، ص ۳۰.

۲. شرح عقاید نسفی، ص ۶۳ - ۶۶.

۳. حاشیه الیاسی بر عقاید نسفی، ص ۷۰.

بغدادی صاحب کتاب *اصول الدین*، عرش را که در آیات و روایات آمده، به معنای ملک تأویل کرده است.^۱

نووی، شارح صحیح مسلم، از قاضی عیاض نقل می‌کند که بین مسلمانان اختلاف نیست که صفات خبری خداوند را که در قرآن و حدیث آمده، باید تأویل کرد.^۲

◆ دیدگاه علمای دیوبندی اهل سنت

علمای دیوبندی^۳ در توضیح آیه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ می‌گویند:

دیدگاه ما (علمای دیوبند) درباره این آیات آن است که ما به محتوای آیات عقیده داریم، اما چگونگی آن بر ما روشن نیست. ما به خداوند سبحان ایمان داریم، اما او را از صفات آفریده‌ها و نقص و حدوث پاک و منزه می‌دانیم؛ چنان که رأی علمای گذشته ما این بوده است، اما آنچه علمای متأخر درباره آیات صفات گفته‌اند نیز حق است؛ زیرا متأخران آیات را به تأویلات صحیح از نظر لغت و شرع حمل کرده‌اند و گفته‌اند: مقصود از استواء، استیلا و مقصود از دست، قدرت و ... است و تأویل آیات

۱. اصول دین، ص ۱۱۳.

۲. شرح صحیح مسلم، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۴.

۳. دیوبندی نام یک جنبش اسلامی از شاخه سنی صوفی است که از هندوستان آغاز شد و در دوران معاصر به افغانستان، آفریقای جنوبی و بریتانیا نیز گسترش یافته است.

نام این فرقه از مدرسه دارالعلوم دیوبند گرفته شده که در محلی به نام دیوبند - که بخشی از شهر سهارنپور در ایالت اوتارپرادش بود - قرار داشت. این مدرسه شبانه‌روزی که نام دارالعلوم را بر آن نهادند، در پانزدهم محرم سال ۱۲۸۳ ق / ۱۸۶۷ م، به همت شیخ قاسم نطاوی و به کمک شیخ رشید احمد گنگوهی به عنوان حامی معنوی آن تأسیس شد. دیوبندیان در اعتقادات، ماتریدی و در فقه، حنفی مذهب‌اند و اگرچه تمام شاخه‌های صوفی و طریقت‌های آنها را قبول دارند، ولی طریقه چشتیه را طریقه خود قرار داده‌اند و به طرق نقشبندیه، قادریه و سهروردیه ارادت دارند. آنان شاه ولی‌الله دهلوی را بزرگ طریقت خود می‌دانند.

به فهم افراد قاصر نزدیک‌تر است و جهت و مکان برای خداوند بزرگ جایز نیست و او منزّه از صفات نقص است.^۱

◆ وهابیت و اثبات مکان برای خداوند!

از آنجا که وهابیان قائل به تجسیم‌اند و به خدایی معتقدند که دارای صورت، چشم، گوش، دست، پا و ... است، برای خدا جاه و مکانی نیز در نظر گرفته و کمال معرفت به ذات مقدّس الهی را در این دانسته‌اند که انسان معتقد شود خدای متعال بالای همه مخلوقات و بر روی عرش و کرسی قرار گرفته است و گاهی بر اثر خستگی، پا را روی پا قرار می‌دهد و به استراحت می‌پردازد! و اگر کسی چنین خدایی را انکار کند، گمراه و کافر است. محمد بن صالح عثیمین، عضو هیئت علمای بزرگ وهابیان، می‌گوید:

از گمراهی شخص این است که بگوید خداوند با ماست و منکر این باشد که خداوند در آسمان بالا است. و الذی یعتقد هذا أشهد بالله أنه کافر.^۲

در یکی از کتب فتوایی وهابیان، در پاسخ به این سؤال که امام مسجد قریه‌ای معتقدند که خداوند در جای خاصی نیست؛ یعنی منزّه از مکان است. حکم نماز به امامت این شخص چگونه است؟ لجنه در پاسخ به این پرسش می‌گوید: این‌گونه

۱. «هل تجوزون إثبات جهة و مکان للباری تعالی؟ قولنا فی أمثال تلك الآيات أنا نؤمن بها و لا یقال کیف و نؤمن بالله سبحانه و تعالی متعال و منزّه عن صفات المخلوقین و عن سمات النقص و الحدوث؛ كما هو رأی قدمائنا. و أما ما قال المتأخرون من أئمتنا فی تلك الآيات یا ولونها بتأویلات صحیحة سائغة فی اللّغة و الشرع بأنه یمکن أن یكون المراد من الإستواء الإستیلاء و من الید القدرة إلى غیر ذلك تقریباً إلى أفهام القاصرین، فحقّ أيضاً عندنا و أما الجهة و المكان، فلا نجوز إثباتهما له تعالی و نقول تعالی منزّه و متعال عنهما و عن جمیع سمات الحدوث» (مهتد علی المفند، ص ۴۸).

۲. سلسله مؤلفات فضیلة الشیخ محمد بن صالح العثیمین.

افراد (منکرین مکان برای خدا) کافرند و نماز به امامت آنها صحیح نیست: «أنهم کفار، لاتجوز الصلاة خلفهم و لاتصح». ^۱ سپس می‌گوید:

هرکه مخالف این دیدگاه باشد یا در آن طعن بزند، او مبتدع و خارج از جماعت است: «فمن خالف شيئاً من هذه المذاهب او طعن فيها فهو مبتدع، خرج من الجماعة». ^۲

در کتاب اثبات الحد لله آمده است:

و لله عزوجل عرش و للعرش حملة يحملونه و لله عزوجل على عرشه و له حد يتحرك و يتكلم و ينظر و يضحك و يفرح؛ ^۳
برای خداوند عرشی است، و برای عرش حاملانی است که آن را حمل می‌کنند، و همچنین خداوند محدود است، حرکت می‌کند، حرف می‌زند، نگاه می‌کند، می‌خندد و شادی می‌کند!

نقد و بررسی

در قرآن تعبیراتی به کار رفته که نشان می‌دهد خداوند موجودی است غنی و بی‌نیاز و در عین حال، تمام موجودات در هر لحظه به او محتاج‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ ^۴ این وجود غنی و مطلق در هر مکانی وجود دارد و به همه چیز نزدیک است:

۱. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمية، ج ۷، ص ۳۶۱.

۲. همان، ص ۱۲۲.

۳. اثبات الحد، ص ۱۱۶.

۴. سوره فاطر، آیه ۱۵.

﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛^۱ ﴿وَمَعَهُمُ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾؛^۲ ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ
وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾؛^۳ ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي
الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ﴾.^۴

در کلام نورانی ائمه علیهم السلام نیز هر نوع مکان از خداوند نفی و به شبهات مربوط
به این موضوع پاسخ داده شده است. برخی از این روایات را نقل می‌کنیم:
راوی می‌گوید:

از حضرت رضاع علیه السلام درباره معنای قول خداوند: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ
صَفًّا صَفًّا﴾ سؤال کردم. آن حضرت فرمود: خدای عزوجل به آمدن و
رفتن وصف نمی‌شود. او از انتقال (از مکانی به مکان دیگر) منزّه است.
جز این نیست که مقصود از این آیه این است که: ﴿وَجَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ
الْمَلِكُ صَفًّا صَفًّا﴾.^۵

بنابراین معنای این آیه با توجه به آیه قبل از آن و توضیح امام رضاع علیه السلام، چنین
است: «آن زمان که ... و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف
حاضر شوند».

راوی می‌گوید:

به حضرت رضاع علیه السلام عرض کردم: درباره حدیثی که مردم از پیامبر روایت
می‌کنند که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی هر شب به آسمان دنیا

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. سوره مجادله، آیه ۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۴. سوره زخرف، آیه ۱۴.

۵. توحید صدوق، باب تفسیر قوله ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ...﴾، ص ۱۶۲.

(آسمان اول) فرود می‌آید»، شما چه می‌فرمایید؟
 حضرت فرمود: «خدا لعنت کند تحریف‌کنندگان کلام از جای خود را! به
 خدا قسم، رسول خدا این چنین نگفته است». آن حضرت فرمود: «خداوند
 تبارک و تعالی، ملکی را به آسمان دنیا فرو می‌فرستد، در ثلث آخر هر شب
 و در اول هر شب جمعه، و به او دستور می‌دهد که ندا کند: آیا سائلی
 هست تا به او عطا کنم؟ آیا تائبی هست تا توبه او را قبول کنم؟ آیا
 آموزش طلبی هست تا او را بیامرزم؟ ای طالب خیر، روی آور(به کار خود و
 فراتر آئی). ای پویای شر، کوتاه کن (و از بدی دست بردار).
 آن ملک همچنان ندا می‌کند تا فجر آن شب طلوع کند و چون فجر طالع
 شود، به جایگاه خود در ملکوت آسمان بازگردد. اینچنین برایم روایت کرد
 پدرم، از جدّم، از رسول خدا»^۱.

◆ خبر عروج پیامبر ﷺ

راوی گوید:

به امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: به چه علت خداوند پیامبرش را
 به آسمان بالا برد و از آنجا به سدره المنتهی انتقال داد و از آنجا به

۱. عن عبد العظیم بن عبد اللّٰه الحسنی، عن ابراهیم بن اُبی محمود، قال: قلت للرضاء علیه السلام: یا ابن رسول اللّٰه! ما تقول فی الحدیث الذی یرویه الناس عن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم أنّه قال: «انّ اللّٰه تبارک و تعالی ینزل کلّ لیلۃ إلی السّماء الدّنیاء»؟ فقال علیه السلام: لعن اللّٰه المحرّقین الکلم عن مواضعه! و اللّٰه ما قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم کذلک. إنّما قال صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم: «إنّ اللّٰه تبارک و تعالی ینزل ملکاً إلی السّماء الدّنیاء کلّ لیلۃ فی الثّلت الآخر، و لیلۃ الجمعة فی أوّل اللّیل، فیأمره فینادی: هل من سائل فأعطیه؟ هل من تائب فأتوب علیه؟ هل من مستغفر فأغفر له؟ یا طالب الخیر أقبل، یا طالب الشرّ أقصر. فلا یزال ینادی بهذا، حتّٰی یطلع الفجر. فإذا طلع الفجر، عاد إلی محلّه من ملکوت السّماء. حدّثنی بذلك اُبی، عن جدّی، عن رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله و سلم (توحید صدوق، باب نفی المكان و...، ص ۱۷۶، ح ۷).

حجاب‌های نور برد و (آن‌گاه پس از طی این مراحل) در آنجا او را مخاطب قرار داد و با او مناجات فرمود و حال آنکه خداوند را به جا و مکان نتوان توصیف کرد؟!

آن حضرت در جواب فرمود: خداوند متعال، هرگز به جا و مکان توصیف نمی‌گردد و زمان بر او جاری نمی‌گردد، ولی خواسته است، آسمان نشینان و فرشتگانش را به دیدار پیامبرش، شرفیاب و گرامی بدارد و نیز خواسته است که شگفتی‌های عظمت خداوندی را به پیامبرش نشان دهد تا پس از فرود آمدن، از آنچه دیده، خبر دهد. این مطلب (معراج) آن‌گونه که تشبیه کنندگان می‌گویند نیست. خداوند از آنچه بدو شرک می‌ورزند، منزّه و متعالی است.^۱

امام صادق علیه السلام فرموده است:

خداوند تبارک و تعالی، نه به زمان توصیف می‌شود، نه به مکان، نه به حرکت، نه به سکون، و نه به نقل و انتقال و جا به جا شدن. بلکه او آفریننده زمان و مکان و حرکت و سکون است. خدا والاتر و برتر است از آنچه می‌گویند.^۲

۱. «عن یونس بن عبد الرحمن، قال: قلت لأبي الحسن، موسى بن جعفر علیه السلام: لأیّ علة عرج الله بنبيه صلی الله علیه و آله إلى السماء، و منها إلى سدرة المنتهی، و منها إلى حجب النور، و خاطبه و ناجاه هناك؛ و الله لا یوصف بمكان؟! فقال علیه السلام: إن الله تبارک و تعالی لا یوصف بمكان و لا یجری علیه زمان و لکنه عزوجل أراد أن یشرف به ملائکته و سکان سماواته، و یکرّمهم بمشاهدته، و یریه من عجائب عظمته ما یخبر به بعد هبوطه. و لیس ذلک علی ما یقول المشبهون. سبحان الله و تعالی عمّا یشرکون» (توحید صدوق، باب نفی المكان و...، ص ۱۷۵، ح ۵).

۲. «عن أبي بصیر، عن الصادق علیه السلام قال: إن الله تبارک و تعالی لا یوصف بزمان و لا مکان و لا حركة و لا انتقال و لا سکون، بل هو خالق الزمان و المكان و الحركة و السکون. تعالی الله عمّا یقولون علواً کبیراً» (توحید صدوق، باب نفی المكان و...، ص ۱۸۳-۱۸۴، ح ۲۰).

◆ فوقیت برای خداوند!

یکی از عقاید وهابیت در توحید صفاتی خداوند که به اشکال مختلف در عقاید آنان ظهور و در آثار بزرگان و رهبرانشان انعکاس یافته، این است که خداوند - العیاذ بالله - در جهت و مکان خاص قرار دارد. آنان معتقدند خداوند از نظر فیزیکی و خارجی، در جهت فوق و بالا قرار دارد. آنها این عقیده را امری ضروری و فطری می‌دانند. ابن تیمیه که دیدگاه‌های او ریشه و اصل اساسی وهابیت است، چگونگی این فوقیت را این‌گونه بیان می‌کند:

هوا فوق زمین است، ابر فوق هواست، آسمان‌ها فوق ابرها و زمین است و عرش، فوق آسمان‌هاست و خداوند فوق همه اینها قرار دارد.^۱
همچنین می‌گوید: «این اعتقاد، با عقل و فطرت سازگار است».^۲
وی در مقام تأکید این مطلب می‌گوید:

کسانی که قائل به دیدن خدا می‌باشند، ولی برای خدا جهت فوقیت را ثابت نمی‌دانند، سخنشان به حکم ضروری عقل معلوم الفساد است.^۳
ابن تیمیه همچون ابن خزیمه^۴ بر اساس برخی روایات معتقد است که عرش خدا روی آب است و خدا فوق عرش است.^۱ او در نامه‌ای به برادرش زین‌الدین می‌نویسد:

۱. منهاج السنّة، ج ۱، ص ۲۶۳؛ کتاب التوحید، ص ۱۴۹.

۲. کتاب التوحید، ص ۲۱۹.

۳. کتاب التوحید، ص ۲۱۷.

۴. دانشمندان مکتب خلفا، ابن خزیمه را با چنین تعابیری یاد کرده‌اند: «إمام الأئمة، الحافظ الكبير و المجتهد المطلق، بحر العلوم، رأس المحدثین و حبر العلماء العاملين، كعبة العلماء».
وی در سال ۲۱۳ ق به دنیا آمد و در سال ۳۱۱ درگذشت. علمایی که از ابن خزیمه حدیث روایت کرده‌اند، بسیارند؛ از جمله آنان، صاحب کتاب صحیح بخاری و صاحب کتاب صحیح مسلم هستند. خود ابن خزیمه نیز از این هر دو، حدیث روایت کرده است. ابن خزیمه علاوه بر رساله‌هایی که در جواب سؤال‌ها نوشته، بیش از ۱۴۰ کتاب تألیف کرده است. از تألیفات او کتاب صحیح ابن خزیمه C

خدای تعالی فوق عرش خویش است، آن گونه که شایسته او است، نمی‌گوییم فوقیت او مانند فوقیت مخلوقی بر آفریده‌ای دیگر است، چنان که مشبیه می‌گویند و نمی‌گوییم خدا فوق آسمان‌ها و عرش نیست، چنان که معطله جهیمه پیروان جهیم بن صفوان^۲ می‌گویند، بلکه می‌گوییم او بالای آسمان‌ها بر عرش خویش نشسته است و جدای از مخلوقات خویش است.^۳

محمد ناصرالدین البانی، یکی از علمای برجسته وهابیان، در حمله به علمای جامعه‌الآزهر می‌گوید: خدشناسی علمای‌الآزهر به اندازه یک چوپان نیست. اگر از چوپان پرسیده شود که خدا در کجاست، جواب می‌دهد که در آسمان، اما اگر همین سؤال از دانشمندان‌الآزهر شود، می‌گویند خدا مکان ندارد.^۴

است که بعضی از ائمه علم حدیث مکتب خلفا، کتاب صحیح او را برتر از دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم وصف کرده‌اند. ابن خزیمه در عقیده، «سلفی» و در فقه، پیرو مذهب شافعی بود. ابن خزیمه کتابی دارد به نام التوحید که در آن احادیثی درباره خدا نقل می‌کند و کاملاً پیداست که او قائل به جسمیت، جهت و مکان برای خداست.

۱. مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲. جهیم بن صفوان، بنیان‌گذار فرقه جهیمیه، در میان فرقه‌های جبریه مکتبی نو را پایه ریزی کرد و در اواخر دوران بنی امیه کشته شد. جهیمیه سرسخت‌ترین گروه جبریه‌اند؛ چرا که سایر فرقه‌های جبریه تا اندازه‌ای به اراده آدمی و نقش آن اعتقاد دارند، ولی جهیمیه هیچ نقشی برای اراده آدمی قائل نیستند. به اعتقاد آنان ثواب و عقاب نیز جبری است، بهشت و جهنم پس از وارد شدن مردم در آنها نابود می‌شوند و سرانجام جز خدا کسی باقی نخواهد ماند. جهیمیه همانند معتزله، ذکر هر نوع صفتی را برای خداوند موجب تشبیه می‌دانند و همه صفات را از خداوند نفی می‌کنند. یکی از گمراهانه‌ترین خصوصیات جهیمیه این است که ایمان را تنها به معرفت خداوند می‌دانند و هیچ چیز دیگری را به عنوان شرط ایمان نمی‌پذیرند (رک: نقش ائمه در احیای دین، ج ۲، ص ۱۵۴).

۳. همان، ج ۳، ص ۱۸۰.

۴. سلسله قضایا عقیده، ص ۲۲.

نقد و بررسی

ما داوری را به عهده خواننده می‌گذاریم و تنها به چند پرسش اکتفا می‌کنیم: آنان ادعا می‌کنند که «عقیده به فوقیت برای خداوند، نظری و عقلی است». مقصود آنان چه نوع فوقیت است؟ اگر مقصود فوقیت مادی باشد، مانند اینکه ابرها و آسمان در بالای موجودات قرار دارند، در این صورت آیا مسئله جسمانیت، مکانیت و خالی بودن مکان‌های دیگر، برای خداوند ثابت نمی‌شود؟ آیا این عقیده، مخالف صریح آیاتی نیست که می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ یا می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾^۲

البته در قرآن، کلمه «فوق» در مورد حضرت حق به کار رفته است که مقصود، معنای کنایی آن است، نه معنای ظاهری که لازمه‌اش جسمانیت و مکانیت است. کسانی که عقیده دارند می‌توان در قیامت خداوند را بدون آنکه در جهت و مکانی خاص قرار داشته باشد، دید (دیدگاه اشاعره)، برای فرار از قول به جسمانیت خداوند، ملتزم شده‌اند که خداوند، جهت و مکان ندارد.

این سخن، از نظر ما پذیرفتنی نیست؛ زیرا لازمه دیدن، جهت و مکان داشتن است و بدون داشتن جهت، رؤیت ممکن نیست. البته ابن تیمیه نیز بر اشاعره اشکال می‌کند، اما ما هم نظر اشاعره و هم نظر ابن تیمیه را نقد علمی می‌کنیم.

♦ خداوند بر عرش قرار دارد!

وهابی‌ها برای عرش خداوند، شکل و شمایل خاصی ساخته‌اند. آنان پنداشته‌اند

۱. «مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر سمت که رو کنید، همان‌جا رو به خداست. خدا فراخ رحمت و داناست» (سوره بقره، آیه ۱۱۵).
۲. «و او با شما است، هر جا که باشید» (سوره حدید، آیه ۴).

خداوند دارای وزن سنگینی است و عرش او به علت سنگینی خدا به صدا در می‌آید! ابن تیمیه، مقتدای وهابیان، در کتاب‌های گوناگون خود چنین می‌گوید: «خدای سبحان در بالای عرش قرار دارد و عرش او هم شبیه قبه‌ای است که در بالای آسمان‌ها قرار گرفته است و عرش، به‌علت سنگینی خدا، مانند جهاز شتر در اثر سنگینی راکب، به صدا درمی‌آید!»^۱

در کتاب اثبات الحد لله آمده است:

فمن زعم أن الله على العرش استوى على خلاف ما تقرّر في قلوب
العامّة فقد كفر و ارتدّ عن دين الإسلام؛^۲

کسی که اعتقادش بر خلاف عقاید عموم مردم درباره استوای
خداوند بر عرش باشد، کافر و مرتد از دین اسلام است.

ابن قیم جوزی، شاگرد و مبلغ عقاید ابن تیمیه، و نیز سلیمان بن عبدالله بن
محمد بن عبدالوهاب می‌گویند:

ضخامت عرش خداوند که به اندازه فاصله میان دو آسمان است، بر پشت
هشت قوچی قرار دارد که فاصله ناخن تا زانوی آنها نیز به اندازه فاصله
میان دو آسمان است. این قوچ‌ها روی دریایی قرار دارند که عمق آن، به
اندازه فاصله دو آسمان است و دریا بر روی آسمان هفتم قرار گرفته است.^۳

۱. رک ابن تیمیه، ج ۵، ص ۱۳۷، ۱۵۱ و ۵۸۰، ج ۶، ص ۵۵۶ و ۵۸۸، ج ۱۶، ص ۴۳۷؛ بیان تلبیس
الجهمیة فی تأسیس بدعهم الکلامیة، ج ۱، ص ۵۶۹ و ۵۷۱؛ تعارض العقل و النقل، ج ۷، ص ۴.
۲. اثبات الحد لله، ص ۱۱۸.
۳. توضیح المقاصد و تصحیح العقاید، ج ۱، ص ۴۱۹ و ۵۲۰؛ اجتماع الجیوش الاسلامیة، ج ۱،
ص ۵۰؛ شرح کتاب التوحید، ج ۱، ص ۶۷۷.

نقد و بررسی

پیش از نقد دیدگاه وهابیان درباره استقرار خداوند در عرش لازم است که در معنا و مفهوم عرش بحث گردد.

جوهری در معنای عرش می‌نویسد:

سریر الملک (تخت پادشاه) و عرش البیت، سقفه (سقف خانه را عرش آن گویند) و در نزد عرب وقتی گفته شود ثُلَّ عَرْشُهُ، یعنی وَهَى أَمْرُهُ و ذهب عَزَّهُ؛ کارش سست و عزتش از دست رفت.^۱

علامه شیخ احمد رضا عرش را به سریر ملک و فلک اعلیٰ معنا کرده و در مورد عرش خدای سبحان می‌نویسد: «عرشه تعالی لا یُحَدُّ و لا یوصف؛ عرش خدای تعالی نه تعریف می‌شود و نه وصف می‌گردد».^۲

احمد بن فارس ضمن اینکه عرش را به معنای نخست می‌آورد، می‌نویسد: «عرش الرجل، قوام أمره؛ عرش انسان، استواری کار او است و عرش خانه سقف آن است».^۳

فیروز آبادی می‌نویسد: «عرش الله تعالی لا یحد؛ عرش خدا تعریف شدنی نیست» و در عرب وقتی کار کسی رو به سستی می‌رود، می‌گویند: «ثُلَّ عَرْشُهُ».^۴ زمخشری می‌نویسد: «استوی علی عرشه، إذا ملک و ثُلَّ عرشه، إذا هلک و العروش، السقوف».^۵

زیبیدی در تاج العروس می‌گوید: «عرش خدای تعالی محدود به حدی نیست».

۱. صحاح، ماده عرش.

۲. معجم متن اللغة، ج ۴، ماده عرش.

۳. مجمل اللغة، ج ۳، ماده عرش.

۴. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۷۸.

۵. اساس البلاغة، ماده عرش.

راغب اصفهانی استعمالات و معانی متعدد عرش در قرآن را بازگو کرده و گفته: عرش در اصل به معنای شیء سقف‌دار است و جمعش عروش است و خدای تعالی فرمود: ﴿و هی خاویةٌ علی عروشها﴾ «آن قریه بر بامهایش فرو ریخته بود».^۱

وی می‌نویسد: «به نشیمنگاه سلطان، عرش گویند، به اعتبار بلندی جایگاه و موقعیت سلطان». ایشان آیه ﴿و رفع أبویه علی العرش﴾؛ «یوسف والدینش را بر بالای تخت برد»^۲ و آیه ﴿أیکم یأتینی بعرشها﴾؛ «سلیمان به اطرافیانش گفت: کدام یک تخت بلقیس را برایم در اینجا حاضر می‌کنید؟»^۳ را شاهد می‌آورد. در ادامه می‌نویسد: «و کنی به عن العزّ و السلطان و المملكة» عرش کنایه از عزت و قدرت و حکومت و پادشاهی است» و هرگاه کار کسی رو به سستی می‌رود، می‌گویند: «ثلّ عرشه».^۴

در نهایت ایشان در توصیف عرش خدا می‌نویسد: «عرش الله، ما لا یعلمه البشر علی الحقیقة الاّ بالاسم»؛ عرش خدا چیزی است که بشر به حقیقت آن جز نامش دانشی ندارد».

وی ضمن رد تصور عامیانه از معنای عرش الهی به استناد آیه ﴿ذو العرش المجید﴾ «خدای سبحان صاحب عرش بلندمرتبه است»^۵ و مانند آن می‌نویسد:

۱. المفردات، ص ۳۱۹.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۰.

۳. سوره نمل، آیه ۳۸.

۴. المفردات، ص ۳۱۹.

۵. همان، ۳۲۹.

۶. سوره بروج، آیه ۱۵.

«اینها اشاره به پادشاهی و سلطنت او است، نه به محل برای او؛ چرا که او برتر از آن است که صاحب محل باشد».^۱

کلمه دیگری که باعث اشتباه و هابیان شده، واژه «استوی» است. جوهری می‌نویسد: «استوی علی ظهر دابته، آی علا و استقر» و این شعر را شاهد خود ذکر می‌کند: «قد استوی بُشر علی العراق / من غیر سیف و دم مهراق؛ بشر بر عراق استیلا یافت، بدون اینکه شمشیری بکشد و خونی بریزد».^۲

راغب نیز در مفردات می‌نویسد: «استوی وقتی به "علی" متعدی شود، معنای استیلا می‌دهد» و آیه ﴿الرحمن علی العرش استوی﴾^۳ را شاهد می‌آورد.

قرطبی می‌نویسد:

الاستواء فی اللغة، الإرتفاع و العلوّ علی الشیء؛ استوا در لغت به معنای برتری یافتن و علو پیدا کردن بر چیزی است؛ مثل سخن خدای تعالی که به نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مِنْ مَعَكَ عَلِي الْفَلَكِ﴾؛ «وقتی تو و همراهانت بر کشتی سوار شدید».^۴ و می‌فرماید: ﴿لَتَسْتَوُوا عَلِي ظَهْرِهِ﴾؛ «وقتی بر چهارپایان سوار شدید».^۵

با توجه به معنای عرش و استوا در لغت باید گفت که سخن ابن تیمیه و وهابیان که می‌گویند خدا حقیقتاً بر عرش استوا دارد، اگر استوا را به معنای استقرار بدانند، لازم‌اش جلوس است. آیا جلوس امر غیر مادی بر شیء مادی یا شیء غیر

۱. المفردات، ص ۳۳۰.

۲. صحاح، ماده سوا.

۳. سوره طه، آیه ۵.

۴. سوره مومنون، آیه ۲۸.

۵. سوره زخرف، آیه ۱۳.

مادی، معنا دارد؟ و آیا روح انسان در بدن او جالس است؟ بی‌تردید استوای بر عرش به معنای لغوی و ظاهری آن مستلزم جسمیت خداست و این قول مشبیهه است. پس باید استوای خدا بر عرش را استیلا و مالکیت و ملکیت حقیقی خدا بر هستی بدانند.

ثانیاً، در کلمات رسول خدا، اصحاب، تابعین و تابعین تابعین سخن در مکان‌داری خدا نیست؛ چنان‌که شهرستانی به نقل از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌نویسد: «وَالَّذِي أَيْنَ الْأَيْنِ لَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ؛ كَسَى كَمَا أَنَّ مَكَانَ مَكَانَ قَرَارَ دَادَ، نَمَى تَوَانُ بِهِ أَوْ كَفَتَ دَارَايَ مَكَانَ اسْت.»^۱

در نهج البلاغه در موارد متعدد نفی مکان‌مندی از خدا شده است؛ از جمله می‌فرماید: «مَنْ قَالَ أَيْنَ فَقَدْ حَيَّزَهُ؛ كَسَى كَمَا أَنَّ مَكَانَ مَكَانَ قَرَارَ دَادَ، نَمَى تَوَانُ بِهِ أَوْ كَفَتَ دَارَايَ مَكَانَ اسْت.»^۲

مفید در /ارشاد از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود:

خدا مکان را مکان گردانیده است. پس او را مکانی نیست و او برتر از آن است که مکان او را محدود نماید و او در همه جا هست بدون اینکه مماس به‌جایی باشد.^۳

ثالثاً، اثبات عرش به عنوان محل استقرار خدای سبحان با سخنان خود وهابیان نیز متعارض است؛ چون اگر سؤال شود آیا عرش الهی مخلوق خداست یا قدیم است و آیا خدا از ازل متصف به استوای بر عرش بوده یا بعد از آنکه عرش را آفرید مستوا بر عرش شد، چاره‌ای ندارند جز آنکه بگویند چیزی اقدام از خدا و قدیم به قدم الهی

۱. نهج البلاغه، ص ۲۱۲، خطبه ۱۵۲.

۲. الصراط المستقیم، ص ۲۲۴.

۳. بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۵۷.

نیست، و آلا باید به تعدد واجب الوجود رضایت دهند، پس عرش حادث است، پس صفت استوای بر عرش هم حادث است و خدا متصف به صفات حادث شده است.

◆ کرسی‌های شاهانه

مطلب دیگری که در حوزه مکان‌داری خدا، از عقاید انحرافی وهابیان به حساب می‌آید، این است که به عقیده آنان، خداوند مانند انسان‌ها و دیگر حیوانات، از محلی به محل دیگر حرکت می‌کند.

ابن تیمیه و ابن قیم جوزی که از استوانه‌های فرقه وهابیت هستند، خداوند را به سلاطین تشبیه می‌کنند و می‌گویند: در روز جمعه، از روزهای آخرت، خداوند از عرش پایین می‌آید و بر کرسی می‌نشیند. کرسی خداوند، در میان منبرهایی از نور قرار می‌گیرد و پیامبران بر این منبرها می‌نشینند. کرسی‌هایی از طلا، این منبرها را احاطه کرده‌اند و شهیدان و صدیقان بر آن می‌نشینند و پس از برگزاری جلسه مفصل و گفتگو با اعضای جلسه، خداوند از کرسی بلند می‌شود و با ترک جلسه، به سوی عرش خود بالا می‌رود!

بر مبنای مذهب وهابیت، کرسی‌های متعددی در فضاهاى مختلف برای خدا در نظر گرفته شده است. ابن قیم می‌گوید:

برای خداوند در هر آسمان، یک کرسی وجود دارد. هنگامی که به آسمان دنیا نزول می‌کند، روی کرسی مختص به آسمان دنیا می‌نشیند و می‌گوید: «آیا استغفار کننده‌ای هست تا او را ببخشم...» و تا صبح در آنجا می‌ماند و هنگام صبح، کرسی آسمان دنیا را ترک می‌کند، بالا

۱. ر.ک: مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۵۵، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ اجتماع الجیوش الاسلامیة، ج ۱، ص ۵۱؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، ص ۴۲۶، ج ۲، ص ۵۸۵؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۱۸؛ روضة المحبین، ج ۱، ص ۴۳۳.

می‌رود و بر کرسی دیگری می‌نشیند!^۱

ابن تیمیه و ابن قیم درباره کیفیت نشستن خداوند بر کرسی می‌گویند:
استواء به معنای مجرد استیلا نیست، بلکه به معنای نشستن بر کرسی
پادشاهی است... استوای خدا بر کرسی، مانند استوای بشر بن مروان بر
کرسی سلطنت است؛ زمانی که عراق را فتح کرد.^۲

حاجی خلیفه در *کشف الظنون*، از کتاب *العرش ابن تیمیه* نقل می‌کند: «خداوند بر
کرسی می‌نشیند و محلی را برای نشستن رسول خدا در کنار خودش خالی می‌گذارد!».

نقد و بررسی

آیا جز این است که وهابیون با بیان این مطالب غیر معقول، مقام و ذات الهی
را که از هر گونه شائبه مکانی و مادی منزّه و پاک است تنزل داده و پنداشته‌اند
خداوند نیز مانند پادشاهان، دارای تشریفات و زندگی پر زرق و برق مادی است و
با بندگان خود، جلساتی برای سامان دادن امور انجام می‌دهد؟

آیا این گونه عقاید، انحراف آشکار از مبانی دین مبین اسلام محسوب نمی‌گردد؟
چرا باید خداوند متعال را مانند انسانی تلقی کرد که در هر آسمان، به داشتن یک
کرسی نیازمند است و همیشه برای نشستن بر این کرسی‌ها، میان آسمان‌ها در گشت
و گذار باشد؟ آیا این عقیده، عجز خداوند در برقرار کردن رابطه با بندگان را ثابت
نمی‌کند؟ آیا خداوند قدرت و توانایی ارتباط با بندگان، بدون قرار گرفتن در آسمان دنیا
را ندارد و نمی‌تواند پیام خود را به استغفار کنندگان برساند؟ آیا آن گونه که ابن تیمیه
استیلا را معنا کرده و حتی جایی را برای رسول خدا ﷺ در کنار او فرض کرده،

۱. *اجتماع الجیوش الاسلامیه*، ج ۱، ص ۵۵.

۲. *تفسیر کبیر*، ج ۶، ص ۳۸۵؛ *مجموع الفتاوی*، ج ۱۶، ص ۳۹۷؛ *توضیح المقاصد و تصحیح القواعد*، ج ۲، ص ۳۱.

لازمه‌اش این نیست که خداوند، جسم محدودی متناسب با وسعت کرسی و همسان با وجود پیامبر اسلام ﷺ باشد که هر دو با هم در یک کرسی جا می‌گیرند؟!

◆ جمع‌بندی

آنچه ذکر گردید، دیدگاه بزرگان وهابیت همچون ابن تیمیه، ابن قیم، محمد بن عبدالوهاب و ... درباره یکی از اساسی‌ترین اصول اسلام یعنی توحید بود که از معتبرترین کتاب‌های اعتقادی آنان ارائه گردید.

تمام اندیشمندان اسلامی از صدر اسلام تاکنون با استناد به قرآن و سنت و عقل، خداوند تبارک و تعالی را منزّه از اوصاف جسمانی می‌دانند، اما فرقه وهابیت نه تنها خدا را محدود، مکان‌مند و دارای اعضا و جوارح می‌دانند، بلکه دیگر مسلمانان را به جهت عدم اعتقاد به چنین پندارهایی، کافر و مشرک و بدعت‌گزار می‌خوانند!

علت اساسی انحراف وهابیت از توحید ناب اسلامی، دوری و فاصله گرفتن از اهل بیت پیامبر ﷺ است. دوری از مکتب اهل بیت ﷺ سبب شد که وهابیت در مورد خداوند متعال به «تشبیه» بگردند؛ چنان‌که برخی فرقه‌های دیگر، به تعطیل روی آوردند.

◆ منابع

١. الأسماء و الصفات: ابوبكر بيهقي، بيروت: دارالجيل، ١٤١٧ق.
٢. اثبات الحد لله: أبي محمد محمود بن أبي القاسم بن بدران الدشتي، بي جا، چاپ اول، ١٤٣٠ق.
٣. اجتماع الجيوش الاسلامية: ابن قيم جوزي، محمد بن ابى بكر، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
٤. أساس البلاغة: أبي القاسم محمود بن عمر زمخشري، بيروت: دارالمعرفة، بي تا.
٥. اصول الدين: عبدالقاهر بغدادى، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٩٨ق.
٦. بحار الانوار: محمد باقر مجلسى، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق.
٧. بيان تلييس الجهمية فى تأسيس بدعهم الكلامية: ابن تيمية أحمد عبد الحلیم أبو العباس الحرانى، مكة المكرمة: مطبعة الحكومة، ١٣٩٢ق.
٨. تاج العروس من جواهر القاموس: محمد مرتضى الحسينى الزبيدى، دار الهداية، بي تا.
٩. التفسير الكبير: فخر الدين محمد بن عمر التميمى الشافعى الرازى، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢١ق.
١٠. تفسير قرآن: محمد بن ابراهيم صدرا، تهران، ١٣٣٢ق.
١١. التوحيد: ابى جعفر محمد على بن الحسن بن بابويه صدوق، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، ١٣٩٨ق.
١٢. توضيح المقاصد و تصحيح القواعد فى شرح قصيدة الإمام ابن التميم: احمد بن ابراهيم بن عيسى، تحقيق: زهير الشاويش، بيروت: المكتب الإسلامى، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
١٣. حادى الأرواح إلى بلاد الأفراح: محمد بن أبى بكر أيوب أبو عبدالله زرعى، بيروت: دارالكتب العلمية، بي تا.
١٤. درء تعارض العقل و النقل: احمد بن عبدالحليم حرانى (ابن تيمية)، رياض: دارالكنوز الأدبية، ١٣٩١ق.
١٥. رد الإمام الدارمى: عثمان بن سعيد على بشر المريسى العنيد، تحقيق: محمد حامد الفقى، مكتبة ابن تيمية، بي تا.
١٦. الرد على الجهمية: أبو سعيد عثمان بن سعيد الدارمى، الكويت: دار ابن الأثير، ١٤١٦ق/ ١٩٩٥م.
١٧. روضة المحبين و نزهة المشتاقين: محمد بن أبى بكر أيوب أبو عبدالله زرعى، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٢ق.

١٨. زاد المعاد في هدى خير العباد: ابن قيم جوزي، محمد بن ابي بكر (ابو عبدالله)، بيروت: مؤسسة الرسالة، چاپ چهاردهم، ١٤٠٧ق.
١٩. سلسلة قضايا عقديّة: محمد ناصر الدين الألباني، دارالهدية النبوي، بي جا، بي تا.
٢٠. سلسلة مؤلفات العثيمين: محمد بن صالح عثيمين، دار الثريا، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٢١. السنة: عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني، الدمام: دار ابن القيم، ١٤٠٦ق.
٢٢. شرح أصول كافي: ملا محمد صالح مازندراني، بيروت: داراحياء التراث العربي، ١٤٢١ق.
٢٣. شرح عقائد نسفي: سعد الدين تفتازاني، القاهرة: مكتبة الكليات الأزهرية، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٢٤. صحيح مسلم بشرح النووي: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري النووي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ١٣٩٢ق.
٢٥. الصراط المستقيم: زين الدين عاملي، تهران: مكتبة المرتضوية، ١٣٨٤ق.
٢٦. فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلميّة: احمد بن عبدالرزاق الدويش، الرياض: دار المؤيد، چاپ پنجم، ١٤٢٤ق.
٢٧. فرقان القرآن بين صفات الخالق و صفات الأكوان: شيخ سلامة الشافعي القضاعي، بيروت: داراحياء التراث، بي تا.
٢٨. فرهنگ علم كلام: خاتمی احمدی، تهران: صبا، چاپ اول، ١٣٧٠ش.
٢٩. القاموس المحيط: محمد بن يعقوب الفيروزآبادي، بيروت: مؤسسة الرسالة، بي تا.
٣٠. قمع الدجاجلة: عبدالعزيز بن فيصل الرّاجحي، عربستان، بي تا.
٣١. كتاب التوحيد، محمد بن عبدالوهاب، رياض: مطابع الرياض، چاپ اول، بي تا.
٣٢. مجمل اللغة: احمد بن فارس، بيروت: دارالفكر، بي تا.
٣٣. مجموع الفتاوى، احمد بن عبدالحليم حرّاني (ابن تيمية)، مكتبة ابن تيمية، چاپ دوم، بي جا، بي تا.
٣٤. معجم المقاييس اللغة: زكريا ابوالحسن احمد، مكتبة الاعلام الاسلامي، ١٤٠٤ق.
٣٥. المفردات في غريب القرآن: أبو القاسم الحسين بن محمد (راغب اصفهاني)، لبنان: دار المعرفة، بي تا.
٣٦. منهاج السنة: احمد بن عبدالحليم حرّاني (ابن تيمية)، مصر: بولاق، چاپ اول، ١٣٢١ق.